

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در موضوع له صیغه امر است. در این باب سه نظریه مطرح شد: 1- نظریه مشهور قبل از آخوند؛ 2- نظریه آخوند؛ 3- نظریه محقق خوئی. در میان این سه نظریه، تنها مرحوم آخوند معتقد به وحدت معنای صیغه است و دو نظر دیگر قائل به تعدد معنا هستند. از نظر مرحوم آخوند، موضوع له صیغه عبارت است از طلب انشائی ولی از نظر محقق خوئی، موضوع له عبارت از ابراز اعتبار نفسانی است. اشکالات هر سه نظریه مطرح شد.

نظریه اصولیین بعد از آخوند در موضوع له صیغه امر

نظریه چهارم مربوط به کسانی است که طلب را خارج از موضوع له صیغه امر می‌دانند، چه طلب حقیقی و چه طلب انشائی. کسانی مثل محقق نائینی، مرحوم عراقی و مرحوم امام رضوان الله معتقدند در موضوع له صیغه إفعال اصلاً طلب وجود ندارد. البته بعضی در باب معنای صیغه نسبت طلبیه را مطرح کرده‌اند اما غالب اصولیین بعد از آخوند می‌گویند طلب از لوازم موضوع له است و حتی بعضی قائلند طلب از لوازم موضوع له هم نیست. بررسی این نکته از آن جهت اهمیت دارد که در مبحث دوم که راجع به دلالت صیغه بر وجوب است، یک رکن بحث این است که دلالت صیغه بر طلب مسلم باشد چرا که طلب دو قسم است: طلب وجوبی و طلب استحبابی. اما اگر گفتیم موضوع له طلب نیست، جهت بحث تغییر خواهد کرد و وجوب و استحباب را باید از جهت دیگری استفاده کنیم.

نظریه محقق عراقی: النسبة الإرسالية

مرحوم عراقی می‌گوید موضوع له صیغه امر النسبة الإرسالية الإيقاعیه است. ایشان می‌فرماید:

«نعم إنّما الكلام حينئذ في كيفية دلالتها على الطلب و أنّها هل هي موضوعة للطلب أي الإنشائي الإيقاعي منه كما عليه الكفاية؟ أو أنّها موضوعة للنسبة الإرسالية الإيقاعية و ان دلالتها على الطلب انما هي من جهة الملازمة؟ كما سنبينها إن شاء الله.

و لكنّ الذي يقتضيه التحقيق هو الثاني، و وجه يظهر ممّا تقدم في مبحث المشتق من انحلال الوضع في المشتقات بأسرها من المصادر و الأفعال و أسماء الفاعلين و المفعولين و نحوها إلى وضعين: وضع المادة و وضع الهيئة، إذ عليه نقول: بأنّ صيغة اضرب مثلاً لما كانت مشتملة على مادّة و هيئة خاصّة فمادّتها تدلّ حسب الوضع النوعي على نفس الحدث و أمّا هيئتها الخاصة فهي أيضاً لا تدلّ الا على النسبة الإرسالية و المحرّكية بين المبدأ و الفاعل، لكن لا مفهوم هذه النسبة لأنّه معنى اسمي، بل مصداقه و صورة ذلك الربط الخاصّ الحاصل من تحريك المأمور نحو العمل على طبق الإرسال الخارجي، و حينئذ فلا يكون المستعمل فيه في الصيغة الا النسبة الإرسالية لا مفهوم الطلب كما عليه الكفاية «قدس سره» و عليه فلا بدّ و ان يكون دلالتها على الطلب من جهة الملازمة خاصّة الناشئ هذا التلازم من جهة كون المتكلّم في مقام الجدّ بالإرسال، إذ حينئذ ينتقل الذهن من تلك النسبة الإرسالية إلى مفهوم الطلب بانتقال تصوّري، ففي الحقيقة منشأ هذا التلازم أنّما هو التلازم الخارجي بين منشأيهما و هما البعث و الإرسال الخارجي و الإرادة الخارجية و عدم انفكاك أحد الأمرين عن الآخر، و حينئذ فحيث أنّ اللفظ كان وجهاً للمفهوم و كان

المفهوم وجها لمنشئه و كان بين المنشأين و هما البعث و الإرسال الخارجي و الإرادة الحقيقية ملازمة - في مرحلة الخارج - فينتقل الذهن عند تصوّر أحد المفهومين من جهة كونه وجها لمنشئه إلى مفهوم الآخر كذلك (يعنى من حيث كونها أيضا وجها لمنشئه) بانتقال تصوّري و لو لم يكن للمنشأ وجود في الخارج أصلا بل كان المنشأ مما يقطع بعدم وجوده خارجا. نعم في مقام التصديق لا بدّ من إحراز كون المتكلم في مقام الجذب بالإرسال و لو بالأصل ليحرز به وجود الإرادة و تحققها فيصدق عليه الطلب و الأمر حقيقة. فعلى ذلك فدلالة الصيغة على الطلب أنّما هي باعتبار كونه من لوازم ما هو المدلول لا أنّها من جهة كونه بنفسه هو المدلول للصيغة، و بين الأمرين بون بعيد.» [1]

پس موضوع له صيغه عبارت از نسبت ارسالی و نسبت محرکی است به این معنا که صیغهٔ إفعال می‌خواهد مخاطب را به سوی این ماده و مبدأ ارسال و تحریک کند. البته ماده به حسب وضع نوعی دلالت بر حدث دارد و بحث ما در هیئتی است که در ماده آمده است. لازمهٔ این نسبت ارسالیه طلب است. اینکه چگونه لازمهٔ نسبت ارسالیه عبارت از طلب است از ملازمهٔ خارجیه استفاده می‌شود. اگر مولی در عالم واقع دست عبدش را بگیرد و وادار کند که لیوان آب را بیاورد، این ارسال خارجی ملازمه دارد با اراده و طلبی که مولی در نفس خود دارد.

محقق عراقی در اثناء مطلب خود تصریح می‌کنند که این ملازمه در دلالت طبق قاعده است و آن اینکه متکلم در مقام جد باشد یعنی نسبت به این استعمال جدی باشد و در مقام هزل نباشد. اگر متکلم به صورت جدی بخواهد مخاطب را ارسال و تحریک به سمت ماده کند، چنین ارسالی ملازمه با طلب دارد و الا اگر قرینه اقامه شد که در مقام تهدید یا تعجیز است دلالتی بر طلب ندارد.

پس در کلام محقق عراقی چند مطلب وجود دارد: 1- موضوع له صیغه نسبت ارسالیه است. 2- طلب لازمهٔ نسبت ارسالیه است. 3- ملازمهٔ میان نسبت ارسالیه و طلب ناشی از ملازمهٔ خارجی و واقعی است. 4- این ملازمه مبتنی است بر اینکه متکلم به صورت جد در مقام ارسال باشد و الا ملازمه‌ای نیست. اینکه از کجا بفهمیم متکلم به نحو جد در مقام ارسال است و لو با اصل می‌توان این را احراز کرد. این خلاصه‌ای از کلام محقق عراقی بود. [2]

نظریهٔ محقق نائینی: النسبة الإيقاعية

-محقق نائینی حرفی از ارسال و تحریک نمی‌زند و می‌فرماید موضوع له صیغهٔ امر عبارت از النسبة الإيقاعية است. ایشان می‌گویند:

«و أمّا فعل الأمر، فهیئته أنّما تدلّ على النسبة الإيقاعیّة، من دون أن تكون هیئته مستعملة في الطلب، أو في التّهدید، أو غیر ذلك من المعانی المذكورة للهیئة، لوضوح أنّه لیس معنی اضرب: أطلب، و لا أهدد، و لا غیر ذلك. بل الطلب، و التّهدید، و التّعجیز، أنّما تكون من قبیل الدّواعی لإيجاد النسبة الإيقاعیّة بقوله: افعل.

و من هنا تمخّضت صیغهٔ افعل للإنشاء و لا تصلح أن تقع اخبارا، إذ الإيقاع لا یمكن أن یكون اخبارا. و هذا بخلاف صیغه الماضي و المضارع، حیث أنّهما یصلحان لكلّ من الإنشاء و الأخبار. أمّا الماضي، فوقعه إنشاء في باب العقود واضح. و أمّا المضارع، فإنشاء العقد به محلّ خلاف و إشکال. نعم المضارع أنّما یقع إنشاء في مقام الطلب و البعث، کیصليّ، و یصوم، و ما شابه ذلك و هذا بخلاف الماضي، فأنّه لم یعهد وقوعه إنشاء في مقام البعث و الطلب ابتداء، و ان استعمل في القضايا الشرطيّة في ذلك لانقلابه فیها إلى الاستقبال، و لكن استعماله في الطلب في غیرها ممّا لم نعهده. و على كلّ حال، لا إشکال في أنّ صیغهٔ افعل لیست بمعنی الطلب و لا غیره من سائر المعانی، و أنّما هي موضوعة لإيقاع النسبة بین المبدأ و الفاعل لدواعی: منها الطلب و منها التّهدید و منها غیر ذلك، فتأمل جيّدا.

فَتَحَصَّلَ: أَنَّ الصِّيغَةَ لَمْ تَسْتَعْمَلْ فِي الطَّلَبِ، بَلْ إِنْ كَانَ إِيقَاعُ النِّسْبَةِ بِدَاعِي الْبُعْثِ وَ الطَّلَبِ يَوْجَدُ مُصَدِّقٌ مِنْ كُلِّي الطَّلَبِ عِنْدَ اسْتِعْمَالِ الصِّيغَةِ وَ إِيقَاعِ النِّسْبَةِ، كَمَا هُوَ الشَّأْنُ فِي غَيْرِ النِّسْبَةِ مِنْ سَائِرِ الْحُرُوفِ حَيْثُ إِنْ بَاسْتِعْمَالِهَا يَوْجَدُ مُصَدِّقٌ مِنْ مَعْنَى كُلِّي اسْمِي، كَالنِّدَاءِ عِنْدَ قَوْلِكَ: يَا زَيْدَ، وَ الْخُطَابِ عِنْدَ قَوْلِكَ: إِيَّاكَ ، وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْحُرُوفِ عَلَى مَا تَقَدَّمَ تَفْصِيلُ ذَلِكَ.»[3]

متکلم با صیغه امر می‌خواهد که فاعل این مبدأ را در عالم خارج ایجاد کند. ایشان هم تصریح می‌کند که مستعمل فيه هیئت، طلب نیست. کسانی که موضوع له را نسبت ارسالیه و ایقاعیه می‌دانند می‌گویند اصلاً طلب در موضوع له صیغه امر نیست. محقق نائینی دلیل دیگری بر این مطلب می‌آورد که در کلمات محقق عراقی نیست. ایشان می‌فرماید وقتی به لغت و عرف مراجعه می‌کنیم می‌بینیم معنای «إِضْرِبْ» این نیست که «أَطْلُبْ مِنْكَ الضَّرْبَ»، برخلاف مشهور قدماء قبل از آخوند که طلب را در معنای هیئت اخذ کردند. آخوند نیز این طلب را به طلب انشائی تبدیل کرد. محقق نائینی می‌گوید صیغه اصلاً به معنای طلب نیست البته ایشان مثل آخوند می‌گوید طلب حقیقی و تهدید و تعجیز از قبیل دواعی هستند لکن این معانی دواعی هستند برای ایجاد نسبت ایقاعیه.

بحث دیگری که محقق نائینی مطرح می‌کند راجع به این است که چرا ماضی و مضارع هم می‌توانند عنوان خبری داشته باشند و هم عنوان انشائی ولی صیغه امر هیچ گاه نمی‌تواند جنبه خبری داشته باشد و دائماً جنبه انشائی دارد. چه فارقی میان آنها وجود دارد که عرب، ماضی و مضارع را که جنبه خبری دارند در انشاء استعمال می‌کند لکن امر را در خبر استعمال نمی‌کند؛ از نظر ایشان علتش این است که صیغه جنبه ایقاعی دارد و از این رو صلاحیت ندارد که اخبار باشد. صیغه می‌خواهد چیزی را در عالم خارج ایجاد کند یعنی جنبه ایجاد و تمحض در ایقاعیت دارد و دیگر قابلیت برای حکایت و خبربودن ندارد.

پس کلام محقق نائینی در چند مطلب خلاصه می‌شود: 1- موضوع له صیغه عبارت از النسبة الإيقاعية است. 2- طلب جزء موضوع له نیست. 3- برخلاف محقق عراقی که طلب را جزء مدلول التزامی و لوازم نسبت ارسالیه می‌داند، محقق نائینی طلب را جزء دواعی مثل تهدید و تعجیز قرار می‌دهد، همانطور که مرحوم آخوند فرمود.

نظریه مرحوم حکیم: النسبة التكوينية

مرحوم حکیم نه تعبیر به نسبت ارسالی می‌کند و نه تعبیر به نسبت ایقاعی. ایشان می‌فرماید:

«الظاهر أنها موضوعة للنسبة التكوينية القائمة بين المكوّن و المكوّن فمعنى (اضرب): كن ضارباً، و معنى: كن ضارباً، جعله ضارباً فهي لإنشاء المادة المنتسبة إلى المتكلم نسبة التكوين، و الاستفادة الطلب منها من جهة ملازمة التكوين لتحقيق إرادته في نفس المكوّن فهي تحكي عن الطلب النفسي بالالتزام على النحو المذكور و هي في جميع الموارد مستعملة في التكوين حقيقة كما في قوله تعالى: (إن الله إذا أرادَ شيئاً أن يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) أو ادعاء كما في سائر موارد استعمالها، لا في إنشاء النسبة الطلبية كما قد يظهر بالتأمل.»[4]

مکوّن همان فاعل و مکوّن هم مخاطب است. صیغه «إِضْرِبْ» می‌خواهد مخاطب را ضارب قرار بدهد یعنی مخاطب تکوینا ضارب شود. صیغه که انتساب به متکلم دارد نه حرفی از نسبت ارسالی می‌زند و نه حرفی از نسبت ایقاعی و یا نسبت طلبی، بلکه یک نسبت تکوینی است به این معنا که مخاطب باید ضارب بشود. طلب هم از این جهت است که اراده در نفس مکوّن تحقق پیدا کرده است. نسبت تکوینی بین متکلم و مخاطب است پس بالالتزام حکایت از طلب می‌کند به نحوی که توضیح داده شد. بعد ایشان می‌فرماید صیغه إِفْعَلْ یا در تکوین حقیقی استعمال می‌شود مثل «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»[5] و یا در تکوین ادعائی استعمال می‌شود مثل سایر موارد استعمال صیغه. پس متکلم می‌خواهد یک نسبت تکوینی ادعائی درست کند که مخاطب ادعاً مکوّن شود نه حقیقتاً.

تفاوت کلام مرحوم حکیم با کلام محقق نائینی و محقق عراقی

وقتی متکلم صیغهٔ إفعال را استعمال می‌کند دو صورت دارد: یا مخاطب فعل را انجام می‌دهد و یا انجام نمی‌دهد. در هر دو صورت باید معنایی برای این صیغه در نظر بگیریم. ممکن است کسی بگوید در صورت عصیان مخاطب از انجام فعل، یعنی وقتی مخاطب به سمت ماده نرفت و آن را ایقاع نکرد، باید بگویید که بنا بر نظر کسانی که معنا را ارسال و ایقاع گرفته‌اند صیغه دیگر موضوع له ندارد. به عبارت دیگر – شاید در ذهن مرحوم حکیم هم این بوده است که – طبق کلام محقق نائینی و محقق عراقی معنای ارسال و ایقاع در صورتی است که ارسال و ایقاع خارجی هم محقق شود و الا نسبت محقق نخواهد شد. در حالیکه بحث از معنای موضوع له باید قبل از تحقق فعل در خارج باشد و لذا موضوع له را نسبت تکوینی میان مکون یعنی متکلم و مکون یعنی مخاطب قرار می‌دهیم. لکن تکوین بر دو قسم است: تکوین حقیقی و تکوین اعتباری. با صیغهٔ إفعال نسبت تکوینی ادعائی و اعتباری محقق می‌شود، خواه مخاطب فعل را در عالم خارج محقق کند یا خیر. به عبارت دیگر، متکلم با إفعال ادعاء می‌گوید مخاطب ضارب است.

این تکوین ادعائی هم درجایی است که طلب حقیقی وجود داشته باشد و هم در جایی است که تهدید یا تعجیز و امثال ذلک باشد. اینها جزء دواعی هستند. در تمام این موارد متکلم ادعا می‌کند که مخاطب فاعلاً لهذا الفعل. همانطور که در تکوین حقیقی، ماده به خداوند نسبت داده می‌شود، در تکوین ادعائی هم ماده به متکلم نسبت داده می‌شود و متکلم ادعا می‌کند که مکون آن فعل را انجام داده است. این تحلیلی است که از کلام مرحوم حکیم به نظر می‌رسد، گرچه درصدد نیستیم که بگوییم این حرف صحیحی است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

منابع

- اصفهانی، محمد حسین. نهاية الدراية في شرح الكفاية. بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429.
- العراقي، آقا ضياء الدين. نهاية الأفكار. 4 ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1417.
- النائيني، محمد حسين. فوائد الأصول. محمد علي كاظمي خراساني. 4 ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1376.
- حكيم، محسن. حقائق الأصول. 2 ج. قم: مكتبة بصيرتي، بی‌تا.

[1]- آقا ضياء الدين العراقي، نهاية الأفكار (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1417)، ج 1، 178-179.

[2]- محقق اصفهانی نیز هم نظر با محقق عراقی است. ایشان می‌فرماید:

«قوله: (ضرورة أن الصيغة ما استعملت في واحد... الخ)، بل ربما لا يعقل؛ إذ مفاد الهيئة كما هو بمعنى البعث أو الطلب الملحوظ نسبة بين المادّة و المتكلم و المخاطب، فتكون المادّة مبعوثاً إليها أو مطلوبة، و المخاطب مبعوثاً أو مطلوباً منه، كذلك لا بدّ أن تلاحظ السخرية و التعجيز و التهديد متعلّقة بالمادّة، مع أنه لا معنى لجعل المخاطب مسخرة بالحدث، و لا لجعله عاجزاً به، و لا لجعله مهتداً به. و إنما يسخره و يعجزه، و يهدده بتحريكه نحو المادّة.» (محمد حسين اصفهانی، نهاية الدراية في شرح الكفاية (بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429)، ج 1، 307).

[3] - محمد حسين النائيني، فوائد الأصول، محمد علي كاظمي خراساني (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1376)، ج 1، 129-130.

[4] - محسن حكيم، حقائق الأصول (قم: مكتبة بصيرتي، بى تا)، ج 1، 157.

[5] - يس: 82.